

دگراندیشی اقتصادی در مکتب سوسیالیسم

در بسیاری از کشورهای اروپائی جناحهای سیاسی چپ تجدید حیات می‌کنند. رای دهندگان در اسکاتلندناوی که تا چندی قبل بنظر می‌رسید به حکومت‌های سنتی سوسیال دموکرات خود پشت کرده‌اند بار دیگر احزاب چپ میانه را به حکومت برمی‌گزینند. در ماه گذشته مجارها به نامزدهای اصلاح طلب که از سوی حزب سوسیالیست که با نیاش کمونیستهای سابق هستند برای تشکیل حکومت معرفی شده بودند رای مثبت دادند. در آلمان سوسیال دموکراتها در انتخابات ماه اکتبر شانس زیادی برای پیروزی دارند. در انگلستان نتیجه یک نظرخواهی حاکی است که حزب کارگر از بحث بالائی برای تشکیل دولت آینده برخوردار است و بالاخره در گستره اتحادیه اروپا سوسیالیست‌های زیادی را در پارلمان اروپا بخود اختصاص داده‌اند. گرچه موفقیت سوسیالیست‌ها در سه کشور فرانسه، ایتالیا و اسپانیا دچار نلزلهائی است ولی تردید نیست که تجدید حیات سوسیالیسم میانه‌رو بار دیگر در سطحی وسیع از جهان مطرح شده است.

این حقیقت بر هیچ کس پوشیده نیست که اندیشه‌های سنتی سوسیالیسم دیگر از اعتبار گذشته در بین چپ‌اندیشان برخوردار نیست ولی تغییر در تفکر و سیاست‌های سوسیالیسم و احزاب سوسیالیست مقبول آنهاست. در پایان سالهای ۱۹۸۰ بیشترین احزاب چپ میانه‌رو در اروپا روش‌های خود را در قبال دولت‌های متعادل، مالیات‌ها و خصوصی‌سازی تغییر دادند و بر خورد‌های سخت با این سیاست‌ها را کنار گذاشتند. امروز هر حزبی که بر خود عنوان «سوسیالیست» گذاشته است بسیار بهتر از گذشته عمل می‌کند. زیرا دیگر اصولاً حزبی آن «سوسیالیستی» نیست که سالها بر افکار مردم نقش بسته بود و آشتی‌ناپذیری را در رأس برنامه‌های خود داشت. آن‌چه در گذشته تصویر سوسیالیسم را در اذهان خدشه‌دار می‌کرد سیاست‌های سنتی در ملی کردن همه بخش‌های اقتصادی، تنبیهات شدید مالیاتی و جلوگیری از مالکیت‌های

خصوصی حتی در محدوده‌های اندک بود. گرچه سوسیالیست‌ها این سیاست‌ها را زیربنای عدالت اجتماعی و برابری می‌دانستند ولی واقعیت این بود که اجرای آن‌ها نارضایتی همگانی را موجب می‌شد. ایجاد موازنه میان اندیشه‌های سنتی و سوسیالیستی و تجددخواهی سوسیالیست‌های مدرن با تردید سنت‌گرایان روبروست، اینها می‌گویند اگر هدف سوسیالیسم مدرن مشارکت در ترکیب دولتهائی است که سیاست‌های محافظه کارانه را دنبال می‌کنند اصولاً چه الزامی است که در کسوت سوسیالیسم به قدرت رسید؟ و سوسیالیست‌های مدرن در پاسخ می‌گویند امروز آن‌ها به تجدیدنظر در اصولی که طی سالیان دراز اعتبار خود را از دست داده است و تجدید ساختار سوسیالیسم به عنوان نیروئی که می‌تواند صاحب اقتدار باشد نیاز دارند و تعدیل و گسترش برنامه‌های جدید را که نه الزاماً اقتصادی، و نه سیاسی خالص، بلکه ترکیبی از این دو است باید در صدر دستور کار خود قرار دهند.

تفاوت نظریات دو گروه

در بسیاری از کشورها اندیشه‌های تجدیدنظرطلبان در سوسیالیسم در حال نفوذ به قلمرو سیاسی و فعل و انفعالات اقتصادی آن‌ها است. اما روش‌های نفوذ بویژه در حوزه اقتصاد متفاوت است. برخی از تجدیدنظرطلبان همچنان بر مقابله با آزادی نامحدود بازار پامی‌فشارند و بخشی نیز که نام «سوسیالیست‌های بازار» بر خود گذارده‌اند می‌گویند کاپیتالیسم تا زمانی می‌تواند مقبول باشد که کارآئی لازم را در همه جهات داشته باشد و نه این که در اندیشه کسب هرچه بیشتر سود باشد. آن‌ها همچنین معتقدند که باید کارگران را در مدیریت‌ها مشارکت داد، هدف‌ها را برای بلندمدت قرار داد و نه آن‌که به کسب سودهای کوتاه‌مدت اکتفا کرد و بالاخره سهام مؤسسات تولیدی را به کارکنان آن واگذار کرد. گروهی دیگر از سوسیالیست‌های مدرن معتقد به ترکیبی از سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیستی‌اند که چون برای این ترکیب مشخصات و برنامه‌ای معین و مدون ارائه

نمی‌دهند، هم با انتقاد جناح‌های دیگر سوسیالیسم، و هم با عدم پذیرش از سوی هواخواهان سرمایه‌داری روبرو هستند. مدرنیست‌ها چنین ترکیبی را به دلیل داشتن تضاد اصولی با سوسیالیسم غیرعملی و کاپیتالیست‌ها آن را عنصری در «ساقط کردن» بازار قلمداد می‌کنند، چراکه سرمایه‌داری نیز اصول خود-نظیر رقابت، بازاریابی، کسب حداکثر سود و از میان برداشتن همه موانع در راه تجارت آزاد- را دارد و با اصولی که ساخته و پرداخته مکتب دیگر است قابل ترکیب نیست و اگر هم باشد نتیجه‌اش نارسائی، از هم‌گسختگی و رکود بازار خواهد بود که نهایتاً عدم اطمینان به آینده بازار را در پی خواهد داشت.

سرمایه‌داری اصولاً هر نوع برنامه‌ریزی متمرکز را مغایر با اصول خود می‌داند و توضیح می‌دهد که برنامه‌ریزی برای یک اقتصاد متمرکز همه توان مانور سرمایه، مدیریت، ابزار کار و تولید و بازرگانی را سلب می‌کند و به هدر می‌دهد و اصول یک اقتصاد آزاد را از ارکان آن به لوزه درمی‌آورد. سقوط بازار آزاد در جهان سرمایه‌داری به معنی سقوط همه ارزش‌ها است و بنابراین برای نجات بازارها نباید به هیچ اندیشه سوسیالیستی اجازه نفوذ به اقتصاد بازار آزاد را داد.

اینجاست که باید از سوسیالیست‌ها سؤال کرد آیا آماده پذیرش همه این اصول هستند یا نه؟ اگر بپذیرند باید قلباً به همه این اصول گردن نهند وگرنه پذیرفتن بخشی از آن مقبول شبکه جهانی سرمایه‌داری نیست، و اگر همه را رد کنند یکبار دیگر رو در روی تاریخی سوسیالیسم و سرمایه‌داری را که امروز شکست خورده تلقی می‌شود، تجربه خواهند کرد. پاسخ سوسیالیست‌ها به پذیرش همه اصول سرمایه‌داری قطعاً منفی است، آن‌ها اصولاً سرمایه‌داری را به عنوان چارچوبی برای سازمان دادن جوامع مناسب نمی‌دانند، از این گذشته سوسیالیسم تاریخ خود را دارد که ریشه‌های آن بر ارکان تجزیه و تحلیل رفتارهای اجتماعی و اقتصادی جوامع و رد آزادی‌سب‌های نامحدود در همه قلمروهای زندگی انسانها استوار است. امروز سؤال اینجاست که اگر این تجزیه

تحلیلی با شکست روبرو شده (که به عقیده بسیاری شده) برای سوسیالیست‌ها چه حرفی برای گفتن باقیمانده است؟ اگر حشو و زوائد سوسیالیسم و اعمالی را که به نامش انجام شده کنار بگذاریم، سوسیالیسم یک مکتب هدف‌دار است. اهداف سوسیالیست‌ها در برنامه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی‌شان و نه به عنوان یک نظام معنوی و روشنفکرانه همواره از حمایت توده‌های مردم برخوردار بوده است، اهدافی نظیر کاهش فقر، استفاده از فرصت‌ها برای اجرای عدالت اجتماعی و برابری انسانها، بهبود کیفیت خدمات عمومی و خواستن امتیازات اجتماعی برای مردم اهدافی پرکشش و جذاب در میان توده‌های مردم است. همین اهداف و نه تئوری‌های برنامه‌ریزی اقتصادی بود که مردم سالهای طولانی امیدهای خود را در سوسیالیسم سرمایه‌گذاری کردند تا به اعتقادشان به جامعه‌ای سعادت‌مند، سالم و آکنده از نشاط دست یابند. امروز نیز سوسیالیست‌های مدرن از همین شعارها بهره می‌گیرند و شاید به همین دلیل است که قادر نیستند اقتصاد بازار را به عنوان یک عنصر واقعی و راهی درست باور کنند. امروز اگر احزاب چپ بتوانند خود را با این واقعیت که بازار نیز دارای جذابیت و کشش است تطبیق دهند و بیروان خود را نیز قانع به این واقعیت نمایند شاید موفق شوند آشتی بسیار مشکلی را که از دیرباز میان چپ‌ها و وابستگان به سرمایه‌داری تحقق نیافتنی بنظر می‌رسید، برقرار کنند. چنین روش آشتی‌جویانه‌ای بی‌تردید آن‌ها را موفق خواهد ساخت که کارآئی و تأثیر بیشتری در تعقیب اهداف اصلاح طلبانه از خود بروز دهند.

هدف‌گیری نقاط ضعف جناح مقابل
سوسیالیست‌ها در چارچوب هدف‌هایشان دستورالعملهائی را تنظیم می‌کنند که از صراحت و روشنی برخوردار نیست ولی حاوی نکاتی است که مستقیماً نقاط ضعف جناح‌های راست را هدف می‌گیرد. در بسیاری از کشورها، حکومت‌های محافظه‌کار در برنامه‌های تأمین اجتماعی و رفوذانی موفق نیستند، در تخصیص سرمایه به آموزش که

سوسیالیستهای مدرن و ترکیب اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم

مهمترین عامل برای انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر است شکست خورده‌اند، برنامه‌های خدمات عمومی آن‌ها نظیر حمل و نقل عمومی و بهداشت نیز کارنامه‌ای درخشان ندارد. سوسیالیستها با انگشت گذاشتن بر این ضعف‌ها می‌گویند دولتهای محافظه‌کار نسبت به مسائلی که نتیجه‌اش آسیب‌پذیری مردم است توجه کافی ندارند، این ادعای سوسیالیستها تا حدود زیادی صحیح است ولی هواداران سرمایه‌داری می‌گویند عدم موفقیت سیاستهای رفاهی دولتهای محافظه‌کار دلیل بر فقدان کارآئی نظام بازار آزاد نیست، بازار از اقتدار کافی برای بکارگیری سیاستهای کارآ و تأمین منابع کافی و مؤثر برای محور فقر در جوامع برخوردار است و مورد به مورد قادر است نیازهای مردم را پاسخگو باشد، هدفهای از میان برداشتن فقر، توسعه و اعتدالی اقتصاد و ارتقاء کیفیت خدمات عمومی بنظر طرفداران اقتصاد آزاد تنها از طریق اعتقاد به «بازار» و «سرمایه‌داری» میسر است و نه با بکارگیری سیاستهای سوسیالیستی.

در ترسیم چهارچوب سیاستهای بازار که هدفهای گفته شده را تأمین کند احزاب چپ میانه‌رو بر احزاب محافظه‌کار امتیازاتی دارند، نخست آن‌که آن‌ها همواره آماده‌اند تا طبقات اجتماعی را که دارای امتیازهای خاصی هستند مورد حمله قرار دهند، در بسیاری از کشورها طبقاتی از جامعه مانند پزشکان، حسابداران و وکیلان که در طول سالها از حریفه خود سودهای سرشار برده‌اند مخالفان جدی در ایجاد تغییرات اجتماعی و اقتصادی بشمار می‌روند، سوسیالیستها بسیار بی‌پروا تر از محافظه‌کاران چنین امتیازاتی را زیر حمله خود می‌گیرند.

دوم آن‌که انگیزه‌های احزاب چپ برای ایجاد اصلاحات بیشتر جلب اعتماد مردم را می‌کند و طبقات کم درآمد کمتر

نسبت به انگیزه‌ها ابراز تردید می‌نمایند. اعتماد به این انگیزه‌ها از سوی مردم در استرالیا و زلاندنو نشان داده است که احزاب سوسیالیست با برخورداری از این اعتماد بسیار مؤثرتر از محافظه‌کاران برنامه‌های اصلاحاتی و گاه انقلابی خود را به سرانجام رسانده‌اند. سوسیالیستها نشان داده‌اند که در مدیریت جامعه بویژه در ارائه خدمات عمومی و استفاده از منابع مالی در دسترس بهتر از محافظه‌کاران عمل می‌کنند، به مالیات مالیات‌دهندگان ارجحی بیشتری می‌دهند، سیاستهای پرداخت سوسپید آن‌ها در جهت منافع مردم به کار می‌رود و بطور کلی در هرکجا که مردم به آن‌ها نیاز داشته باشند خدمات مورد تقاضایشان را در اختیار می‌گذارند. بهترین مثال را می‌توان در مورد اصلاحات در سیستم خدمات بهداشت ملی در انگلستان زد.

در پایان سالهای ۱۹۷۰ خدمات بهداشت عمومی دچار یک بوروکراسی که منابع تخصیص داده شده به این خدمات را به باد فنا می‌داد شد، تنها حسن این خدمات ارزانی آن بود ولی در قیاس با سایر کشورهای صنعتی با آن‌که انگلیس ارقام سنگینی را صرف این خدمات می‌کرد از کارآئی بسیار پائین‌تری برخوردار بود، ارگانهای مربوطه بسیار بد کار می‌کردند و مراقبت‌های بهداشتی و پزشکی حتی تا مرحله جیره‌بندی سقوط کرد، سیستم بسیار کند کار می‌کرد و رشد آن نیز کند بود و استانداردهای بیمارستانها در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی فقیرانه به نظر می‌رسید.

حزب محافظه‌کار برای رهائی از این شرایط کوشش کرد یک سیستم «بازار داخلی» را به منظور تخصیص صحیح منابع مالی به بخشهایی از خدمات عمومی که به این منابع نیاز داشتند جایگزین سیستم قبلی کند و بویژه خدمات درمانی و بهداشتی را سریعتر و بهتر انجام دهد.

رای‌دهندگان انگلیسی به این برنامه به دیده سوءظن نگریستند زیرا متوجه شدند که براساس ضوابط بازار آزاد دولت مالیاتهای آن‌ها را بجای مصرف در بهبود کیفیت خدمات عمومی به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در سایر بخشها هدایت کرده است، حزب کارگر که گرایشهای سوسیالیستی دارد بلافاصله



فرانسوا میتران رهبر سوسیالیستها و رئیس جمهور فرانسه آیا اقبال آنها رو به افول است ؟

وارد کشمکش همه جانبه با زمامداران محافظه‌کار شد و افکار عمومی را با این استدلال که «بازار» نمی‌تواند جانی در خدمات درمانی و بهداشتی داشته باشد تحت تأثیر قرار داد.

حوزه‌های مصرف منابع مالی

در سایر کشورها نیز چنین شرایطی کم و بیش حکمفرما است و احزاب چپ میانه، روی خوش به استفاده از سیستم «بازار» در حوزه خدمات عمومی نشان نمی‌دهند. آن‌ها معتقدند که منابع مالی تأمین شده از یک حوزه خدماتی باید در همان حوزه سرمایه‌گذاری شود و نه آن‌که ارقام پس‌انداز شده به شیوه «بازار» میان حوزه‌های خدماتی بکار گرفته شود. خانواده‌هایی که برای آموزش فرزندانشان سرمایه‌گذاری می‌کنند انتظار دارند سرمایه‌شان در حوزه آموزش و پرورش هزینه شود و نه مثلاً در خدمات حمل و نقل. احزاب چپ میانه رو به این نکته روانشناختی جامعه توجهی بیشتر دارند تا احزاب محافظه‌کار و بطور کلی سرمایه‌گذاری در خدمات عمومی را ارجح می‌دانند.

حرمت به نیروها و حساسیت‌های بازار همراه با تصمیم‌گیری در مورد از میان برداشتن موانع بر سر راه ارائه خدمات عمومی فعل و انفعالی بسیار گران قیمت است. پرداخت حقوق بنیکاری حتی در پائین‌ترین سطح همچنان هزینه‌ای گزاف است و گاه آنقدر بر یک واحد صنعتی فشار می‌آورد که واحد را از کار اصلی خود

یعنی تولید با می‌دارد یا دست کم تولید را دچار نابسامانی می‌کند. بسیاری از واحدهای تولیدی به این نتیجه رسیده‌اند که به جای اخراج کارگران به علت فقدان کارآئی و برخوردار نبودن از دانش فنی و در نتیجه پرداخت حقوق بیکاری به آنها، دوره‌های آموزشی برایشان برقرار کنند و مشاهده کرده‌اند که این اقدام هزینه‌ای بسیار کمتر از پرداخت حقوق بیکاری در بردارد. احزاب چپ میانه به چنین طرحهایی بهای بسیار می‌دهند زیرا معتقدند که اجرای این طرحها در نهایت به فقرزدائی جامعه کمک می‌کند در حالیکه احزاب راست و طرفدار صرف «بازار» به چنین طرحهایی اهمیت لازم را نمی‌دهند و به اخراج کارکنان در صورت عدم نیاز به آنها بسنده می‌کنند. احزاب چپ میانه که در مسند قدرت قرار می‌گیرند نشان داده‌اند که در طرحهای هزینه‌های عمومی شهادتی بیشتر از حکومتهای محافظه‌کار دارند و در رسیدگی به وضع فقرا و طبقات کم درآمد دست و دل بازنند، سیاستهای آنها سطح آموزش را ارتقاء می‌دهد، از فشارهای مالیاتی می‌کاهد و برقراری سوسپید در حوزه‌های معین به ترقی سطح رفاه کم درآمدها یاری می‌رساند.

ده سال پیش احزاب چپ میانه روی اروپا با یک چرخش غیرقابل انتظار در سیاستهای سنتی خود به خصوصی‌سازی روی خوش نشان دادند که این مسئله نشان داد آنها به رغم آئین‌های دیرینه خود آماده‌اند برای دسترسی به ترقی و سعادت جامعه و نیازهای بیشتر جوامع به تغییرات، تعدیل روشهای خود را مورد توجه قرار دهند.

سوسیالیسم، امروز نیاز به بازنگری آرمانهای خود دارد، باید به اقتصاد جامعه، بالا و پائین کردن اولویتها، آشنی با بخشی از آرمانهای سرمایه‌داری که به بها دادن به انسان و انسانیت نزدیک است با دیدی امروزی وارد عمل شود، اگر سوسیالیسم چون گذشته شعارهایش را تنها برای کسب آراه بیشتر و رسیدن به قدرت بکار گیرد، بار دیگر ناگزیر باید تلخی شکست را تجربه کند.

ماخذ: ۱۷ ژوئن ۱۹۹۴
بوردان: سرویس ترجمه گزارش،